

بِسْمِ  
اللَّهِ  
الرَّحْمَنِ  
الرَّحِيمِ



# حسینه و آرزوها ۱۳۱

از کودکی با «یا حُذَیْن» در دلمان حسینه ساختم



تکایه کردیم از زبان ربان عیبه السلام



**نویسنده:** محسن عباسی ولدی

**ناشر:** آیین فطرت

**مدیر هنری و طراح جلد:** سیدحسن موسی زاده

**گرافیک:** گروه هنری آیین فطرت

**ویراستار و مشاور ادبی:** زهیر توگلی

**ارتباط باناشرو هماهنگی بخش:** ۰۹۱۰۵۸۵۶۳۱۱

**لیتوگرافی، چاپ و صحافی:** عمران

**نوبت چاپ:** اول / تابستان ۱۴۰۰

**شمارگان:** ۱۰۰۰ نسخه

**قیمت:** ۱۱۰۰۰ تومان

با ورود به سایت زیر و خرید اینترنتی

یا ارسال نام کتاب به سامانه پیامکی

کتاب رادرب منزل تحویل بگیرید.

[www.ketabefetrat.com](http://www.ketabefetrat.com)

**سامانه پیامکی:** ۳۰۰۰۱۵۱۵۱۰

کلیه حقوق محفوظ است.

سرشناسه: عباسی ولدی، محسن، ۱۳۵۵ -

عنوان و نام پدیدآور:

علی اصغر نبود: حکایت کربلا از زبان رباب علیها السلام /

نویسنده محسن عباسی ولدی؛

ویراستار و مشاور ادبی: زهیر توگلی.

مشخصات نشر: قم: آیین فطرت، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۴۴ ص.

فروست: حسینیّه واژه‌ها:

از کودکی با «یا حُددین» در دل‌مان حسینه ساختم؛ ۳.

شابک: ۹-۶۵-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: چاپ قبلی: جامعه الزهراء علیها السلام، ۱۳۹۲.

یادداشت: بالای عنوان: علی اصغر، گل پرپریم.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۴۳-۴۴.

عنوان دیگر: حکایت کربلا از زبان رباب علیها السلام.

عنوان دیگر: علی اصغر، گل پرپریم.

موضوع: علی اصغر بن حسین علیها السلام، ۶۱-۶۱ق.

موضوع: نثر فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: Persian prose literature -- 20th century

رده بندی کنگره: PIR ۸۱۴۸

رده بندی دیویی: ۸۶۲/۸۸۸

شماره کتابشناسی ملی: ۷۸۹۴۷۶۵

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

وقتی که به سوی فرات می‌رفتی، تن خشکیده و  
ترک برداشته بود. بند بند وجودت می‌لرزید از صدای  
العطش بچه‌ها. به این امید می‌رفتی که تا دقایق  
دیگر، دمای جگرهای تفتیده را با خود بیاوری. وقتی که تیر  
خوردی، صدایت را شنیدم که پر بود از درد و حسرت؛ درد  
خجالت و حسرت نرسیدن به خیمه‌ها. تیری که پیکرتو  
را درید، به حنجره صغیر هم رحم نکرد. اگر چه همیشه با آب  
همراهی؛ ولی از همان روز تا کنون، شده‌ای نماد عطش.  
آب‌هایی که از تن دریده‌ات می‌غلطید، قرن‌هاست  
که قطره قطره از چشم‌های ما روی گونه‌مان می‌غلطد.

---

تقدیم به مشک ابوالفضل!



## فهرست

به جای مقدمه	۹
از آسمان تا زمین	۱۱
از محمد ﷺ تا یزید	۱۵
از کربلا تا کربلا	۱۹
از علی اکبر علیه السلام تا قمر بنی هاشم علیه السلام	۳۱
از زمین تا آسمان	۳۷
منابع	۴۳





## به جای مقدمه

علی، اصغر نبود.

کوچک بود؟ نه! نبود؛ فهم همه ما را که روی هم بگذارند  
شعاعی از عظمتش هم در حیطة درکمان نمی‌گنجد.

زبانِ سخن گفتن نداشت؟ داشت؛ من  
در کربلا زبانی فصیح‌تر از زبان او نیافتم.  
چه شیوا و زیبا پیام حسین علیه السلام را در گوش  
عالم زمزمه کرد!



ضعیف بود؟ نه! قوی بود که قوی‌ترین کماندار را به  
میدان رزمش فرستادند.

توان راه رفتن نداشت؟ چرا! داشت؛ اگر نداشت، چگونه  
هنوز هم همه‌ ما را راهبری می‌کند؟

کودک بود؟ نه! بزرگان، همه در محضر او احساس کوچکی  
که نه، احساس نیستی می‌کنند.

پس که بود؟ علی بود. **اصغر**، نه عنوان کوچکی‌اش، نه  
نشان کودکی‌اش بود. به او **اصغر** گفتند چون زمان توقّفش  
در عالم، کوتاه‌تر از همه کربلائیان بود.

محسن عبّاسی ولدی  
قم، شهر بانوی کرامت  
مهرماه ۱۳۹۲  
عید قربان ۱۴۳۴

# از آسمان تا زمین

وقتی به دنیا آمدی نمی دانستم که از دوازده ماه سال، تنها شش ماهش فیض حضورت را خواهند چشید. چه خوش سلیقه ای اصغر! که ماه جدّت، علی علیه السلام را برای پا گذاشتن در این دنیا برگزیدی و چه خوشبخت است رجب! که میلاد مرتضی علی علیه السلام و علی اصغر علیه السلام را در خود جای داده است. شش ماه حضور تو در این عالم هزاران روزگار برکت داد به دنیا.

میوه دل مادر! وقتی به دنیا آمدی، اول بار که نگاهم به چشمانت گره خورد، گمان نمی‌کردم روزی خواهد رسید که نظاره‌گر پلک بسته‌ات باشم.



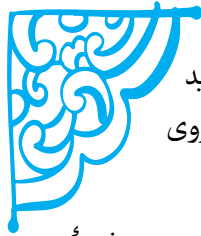
چشم‌های بسته تو همیشه به من آرامش می‌داد. آخر، خوابیدن آرام کودک، دریای موج دل مادر را آرام می‌کند. اما عزیز مادر! خوابی که پس از آن بیداری نباشد دنیا را برای مادر، آتشتانی می‌کند که وجودش را ذره ذره، نفس به نفس آتش می‌زند.

کاش با رفتن انسان‌ها خاطره‌هاشان هم از بین می‌رفت! ای کاش هیچ گاه به رویم نمی‌خندیدی تا داغِ خاطره چهره خندان، این همه آتشم نزند!

شاید خلاق مرا مصیبت‌زده‌ای بدانند که خیالاتی شده، اما بگذار بگویم تا همه بدانند لبخند که می‌زدی آسمان می‌خندید. من می‌دیدم خنده آسمان را. خنده‌های صدادار تو شهر فرشتگان را پراز هیاهو می‌کرد. خنده‌ات که تمام می‌شد طوفان در عالم ملائک هنوز آرام نگرفته بود.

**اصغرم!** جدت گفت: «گریه نوزاد، لا اله الا الله است»!

من گریه تو را فقط به دل خوشی همین بشارت تاب می‌آوردم. هق هق گریه‌ات کمر کوه را می‌شکست. مگر می‌شد گریه تو را شنید و نفس کشید؟ اما آهنگ «لا اله الا الله» گریه تو،



زلزله در گلو مانده زمین را آرام می‌کرد.  
کاش می‌فهمیدم جنس دل سپاهیان یزید  
از چیست که گریه تو را شنیدند و خراشی روی  
دلشان نیفتاد!

می‌گویند مادر، وقتی به کودک شیر می‌دهد شیر  
جانش را به او می‌بخشد اما من تو را که شیر می‌دادم،  
احساس می‌کردم این تویی که جانی دوباره به من می‌دهی.  
اگر در کربلا هزاران بار جان دادم و ماندم، برای آن بود که  
در این شش ماه، هزاران بار از تو جان گرفته بودم.

کاری ندارم به این که کسی باور می‌کند یا نه، اما شیر وقتی  
وارد دهانت می‌شد و اندکی از آن، از گوشه دهانت بیرون  
می‌ریخت، ذره ذره اش را ملائک به تبرک میان اهل آسمان  
تقسیم می‌کردند.





اصغرم! می‌خواهم با تو مرور کنم کربلا را. اگر چه مرور کربلا  
برای من حکم جان دادن دارد اما با جان‌هایی که از تو  
گرفته‌ام روزگاری فرصت دارم برای جان دادن.